

بخش دوم: زمان واگرد

فصل هفتم – زمان و شمار بازگشت سرمایه

اگر سرمایه ای معلوم را در نظر بگیریم کل زمان دورپیمائی آن برابر زمان تولید و گردش است، این دوره ای است که سرمایه از لحظه پرداخت به صورت ارزش – سرمایه تا بازگشت به آغازگاه خویش طی می نماید. اگر کل این چرخه را تعمق کنیم سه حالت متمایز در آن می بینیم اول: $M...M'$ دوم: $P...P$ سوم: $C'...C'$. حالت سوم با دو حالت دیگر یک فرق دارد. اگر $M...M'$ را نقطه عزیمت بگیریم در پایان دور نخست با ارزش سرمایه پرداخت شده اول بعلاوه اضافه ارزش مواجهیم. این اضافه ارزش می تواند وارد فرایند جدید تولید نشود. اگر $P...P$ یا فرایند تولید را نقطه شروع به حساب آریم باز هم در پایان دور، با ارزش سرمایه اول همراه با ارزش اضافی رو به رو هستیم و اگر بازتولید ساده باشد، اضافه ارزش می تواند پروسه دورپیمائی را ترک کند، حال $C'...C'$ را نقطه آغاز حساب کنیم، در اینجا دورپیمائی جدید بر خلاف دو حالت بالا نمی تواند فقط با ارزش سرمایه اولیه آغاز کند زیرا با ارزش سرمایه از پیش ارزش افزا شده ای سر و کار داریم که ارزش سرمایه اولیه فقط جزئی از آن را تشکیل می دهد. اگر موضوع مطالعه تأثیر برگشت بر پویه تشکیل ارزش اضافی است باید به حالت اول توسل جست، اگر تأثیر برگشت بر تشکیل محصول، مطمح نظر است می توان حالت دوم را اساس قرار داد. حالت سوم وقتی مبنای کار قرار می گیرد که بخواهیم رابطه سرمایه منفرد با حرکت کل سرمایه اجتماعی را واکاویم.

هنگامی که دورپیمائی سرمایه نه یک عمل منفرد بلکه یک فرایند متناوب باشد آن را واگرد سرمایه می نامیم. مدت این واگرد همان زمان تولید بعلاوه زمان گردش است. اگر از تأثیر حوادث مجزا چشم پوشیم آنگاه تفاوت میان زمان واگرد سرمایه ها تابعی از حوزه های متفاوت پیش ریز آنها خواهد بود. اگر روزانه کار واحد طبیعی سنجش کارکرد نیروی کار باشد، سال نیز واحد معمول زمان واگرد سرمایه است. اگر سال را به عنوان واحد عام بازگشت سرمایه با U ، زمان واگرد سرمایه معین را با u و تعداد دوره های واگرد را با n نمایش دهیم آنگاه فرمول محاسبه ما $n=U/u$ خواهد بود.

فصل هشتم: سرمایه استوار و سرمایه در گردش

1- تمایزهای صوری

بخشی از سرمایه ثابت، شامل ماشین آلات، ساختمان، وسائل و ابزار کار که برای دوره های زمانی متفاوت (کوتاه یا بلند)، در پروسه تولید محصول حضور دارند، سرمایه استوار نامیده می شود. ویژگیهای اساسی این بخش سرمایه به شرح زیر است.

اول: به طور تدریجی جزئی از ارزش خود را به کالاهای در حال تولید منتقل می کند.

دوم: جزء عمده و اساسی آن با اینکه وارد محصول نمی شود، شرکت کاملاً اثرگذار و تعیین کننده در فرایند کار دارد.

سوم: تا وقتی که با شکل مصرفی معین در پروسه کار حاضر است، به رغم فرسایش یا انتقال تدریجی ارزش به کالاهای جدید، نقش مهم خود به مثابه عامل تولید را حتی تا زمان انتقال آخرین بازمانده ارزشهایش به طور کامل حفظ می کند.

چهارم: ابعاد اثرگذاری آن بر حجم تولید در هر واگرد سرمایه نه با ارزش انتقالی که با ارزش کل آن قابل محاسبه است.

پنجم: تا زمانی که اسقاط نگردیده پروسه کار و نقش اثرگذار خود را ترک نمی کند.

ششم: فقط جزئی از آن که به کالای تازه منتقل می شود، از چرخه تولید وارد پروسه گردش می گردد.

هفتم: هر چه عمرش طولانی تر و استهلاکش کندتر باشد، زمان اثرگذاری و حضورش در پروسه تولید بیشتر است.

هشتم: مثل اجزاء دیگر سرمایه دوران می کند اما اساساً نه در شکل مصرفی که به طور ارزشی در پویه دوران حضور دارد. از این لحاظ شبیه وسائل کمکی، ذغال یا روشنایی هستند، با این فرق مهم که وسائل اخیر باید مدام جایگزین شوند. آنچه به سرمایه استوار سرشتی خاص می دهد، شیوه ویژه دوران آن است. شیوه ای که امکان می دهد تا این سرمایه از یک سو فقط جزء اندکی از ارزش خود را به محصول منتقل کند و از سوی دیگر با کل وجود مصرفی اش بر روند تولید تأثیر بگذارد. در نظر داشته باشیم که ایفای این نقش صرفاً در فرایند تولید ممکن است. یک ماشین فقط وقتی وارد پروسه تولید می شود سرمایه استوار است، در خارج از این فرایند فاقد این نقش است و لاجرم سرمایه استوار نیز نیست. جزء دیگر سرمایه ثابت که وارد محصول جدید می شود، مانند مواد خام، جزء گردش سرمایه ثابت نام دارد. در صنایع شیمیایی و حوزه زراعت، این جزء گاه با وسائل کمکی به هم آمیخته اند. مواد افزوده به خاک برای حاصلخیزی آن، با اینکه نقش محصول آفرین بازی می کند وارد جسم فرآورده جدید نمی شود (1)، همزمان اثر آن چه بسا برای چند دور کشت و برداشت باقی ماند و به تدریج مستهلک گردد، صفتی که آن را با جزء استوار سرمایه شبیه می سازد. بسیاری از تولیدات یک قلمرو معین انباشت سرمایه می توانند در قلمروهای دیگر به صورت سرمایه استوار به کار افتند، اما فقط هنگامی سرمایه استوار هستند که در چرخه تولید قرار گیرند. یک ورزا در امور زراعی، سرمایه استوار است، اما اگر برای گوشتش ذبح شود، دیگر این نقش را نخواهد داشت.

اقتصاددانان صرفنظر از خطای پایه ای در تشخیص تمایز میان سرمایه ثابت و متغیر یا حالات متفاوت سرمایه ثابت، به لحاظ تعریف مفاهیم اقتصادی نیز دچار لغزشهای مهم می باشند. به طور مثال منقول بودن و نبودن را ملاک تشخیص سرمایه استوار و گردش از هم می گیرند. در حالی که شیئی منقولی مانند کشتی یا جاندار می تواند سرمایه استوار باشد. بسیاری از ابزار کار در عین حال که سرمایه ثابت هستند قابل نقل و انتقال می باشند. در جلد اول کتاب گفته شد که وسائل تولید در فرایند کار مستقل از شرایط اجتماعی معینی که در آن به کار گرفته می شوند، می توانند به وسائل کار و محمول کار (آنچه کار روی آن انجام می شود مثلاً زمین، آب) تقسیم شوند. اما در تولید سرمایه داری است که اینها می توانند به سرمایه تبدیل گردند. در اینجا نکته مذکور را باید این گونه تکمیل کنیم که ابزار کار در این شیوه تولید نقش سرمایه استوار احراز می کنند. شاید خصوصیات مادی این وسیله کار به آن امکان دهد که کاربرد دیگری هم داشته باشد، پیداست که در این کاربرد دیگر سرمایه استوار نخواهد بود.

گردش ویژه سرمایه استوار و اگرچه ویژه خود را دارد. جزئی از این سرمایه که وارد محصول می شود، در پویه گردش از کالا به پول تبدیل می گردد. این مسأله در باره آن قسمت از **ارزش و مسائل کار** که توسط محصول به گردش می افتد هم صادق است. به نسبتی که این وسائل کار (سرمایه استوار) ارزششان را به محصول می دهند خود از فرایند گردش بیرون می روند. ماشینی را در نظر آریم که قیمت آن 900 میلیون تومان و طول عمرش 15 سال است. به بیان دیگر زمان واگرد کل ارزش آن 15 سال می باشد. ماشین ارزش خود را زره، زره به محصول منتقل می کند، زره، زره به پول تبدیل می شود تا در پایان 15 سال از کار می افتد و از پروسه گردش خارج می گردد.

جزئی از سرمایه مولد، صرف خرید نیروی کار می شود. سرمایه دار این نیرو را مثل هر کالای دیگر اما برای زمانی معین مثلاً یک روز می خرد و در فرایند تولید به کار می گیرد. نیروی کار در طول این مدت نه فقط ارزش یک روز خود را به محصول انتقال می دهد بلکه چندین برابر آن نیز اضافه ارزش تولید می کند. موضوعی که فی الحال و در این بخش از بررسی دورپیمائی سرمایه، به آن نمی پردازیم. عجلتاً حرفمان این است که جزء متغیر سرمایه یا نیروی کار با ورود به چرخه تولید، ارزش خود را به محصول منتقل می کند. محصول تبدیل به پول می شود و پول مجدداً به نیروی کار مبدل می گردد. این چیزی است که سرمایه متغیر را شبیه بخش گردش سرمایه ثابت می کند و از سرمایه

استوار متمایز می نماید، در همین راستا است که از کل این دو جزء یعنی سرمایه متغیر و جزء گردشی سرمایه ثابت، به عنوان سرمایه گردان یا سیال نام برده می شود. فشرده نکات بالا را می توانیم در چند جمله زیر جمع بندی کنیم.

الف- تعاریف مربوط به اشکال سرمایه استوار و گردان از نقشی که ارزش - سرمایه در پروسه واگرد اتخاذ می کند سرچشمه می گیرد. مبنای تعریفها نقش اشکال سرمایه در فرایند ارزش افزائی نیست. در ضمن فقط سرمایه مولد است که به سرمایه استوار و گردان قابل تقسیم است. این حکم در مورد پول - سرمایه و کالا - سرمایه صدق نمی کند.

ب - در یک واگرد سرمایه استوار، سرمایه گردان چند واگرد دارد. جزء ثابت سرمایه تا وقتی سرمایه استوار است که در عین انتقال جزئی از خود به محصول، خروج محصول به مثابه کالا از چرخه تولید، همچنان در پویه تولید باقی ماند. ماشین تا زمانی سرمایه استوار است که ضمن انتقال قطره، قطره ارزش خود به کالاها، باز هم در روند تولید باشد.

ج - سرمایه استوار برخلاف سرمایه گردان یک بار برای همه عمر خود پیش ریز می شود، وسائل تولید نماینده آن نیازمند جایگزینی در هر واگرد نیست. در پایان عمرش یکبار از گردش خارج و جایش را به وسائل جدید دارای همان نقش می سپارد. ارزش سرمایه ای که به عنوان بخش استوار سرمایه در وجود وسائل تولید، پیش ریز می گردد، تا پیش از اسقاط، شکلهای مختلف دورپیمائی خود را نه در قالب مادی که به صورت ارزشی انجام می دهد. جزئی از ارزش وسیله تولید و نه جزئی از جسم وسیله وارد فرآورده می شود و به کالا و پول تبدیل می گردد.

د - بخش گردان سرمایه مولد نیز همواره در پروسه تولید حضور دارد، بدون وجود آنها تولیدی در کار نیست. تفاوتش با سرمایه استوار آنست که در هر واگرد جایش را به مواد و مصالح دیگری از همان جنس و با همان نقش می سپارند.

2 - اجزاء متشکله سرمایه استوار - تعویض، تعمیر و انباشت

عناصر مختلف سرمایه استوار طول عمرهای متفاوتی دارند و دوره واگرد آنها با هم فرق دارد. مثلا در راه آهن ریلها، تراورس ها، ایستگاهها، زیرسازی ها، پلها، تونل ها، لکوموتیو و واگن ها دارای دوره های واگرد کاملا مختلف هستند. بعضا ممکن است سالها عمر کنند و برخی نیز پس از چند سال نیازمند جایگزینی باشند. عوامل مؤثر در تعیین زمان واگرد سرمایه استوار متعدددند. هرچه این وسائل بیشتر **استعمال** شوند سریع تر مستهلک می شوند. **عوامل طبیعی** نیز با ضایعات و خساراتی که وارد می کنند، در این مورد نقش دارند. **جنس و درجه مرغوبیت** ماشین تأثیر مهم خود را دارد. **ارزش زدائی مولود کاهش بهای وسائل تولید** یک فاکتور مهم دیگر طول عمر ماشین آلات است. ماشینهای وارد بازار می شوند که قیمت آنها در قیاس با سلف خود پائین تر است و سرمایه دار ترجیح می دهد وسیله تولید پیشین را از دور خارج کند. **بیشرفت تکنیک** و تأثیرش بر بارآوری کار و قدرت رقابت نیز مشابه نقش بالا را دارد و سرمایه دار را به اسقاط زودهنگام ماشین تشویق می کند. تفاوت در طول عمر وسائل مختلف تشکیل دهنده سرمایه استوار در مورد اجزاء یک ماشین معین هم صدق می کند. برخی از قطعات رودتر از سایر قطعات محتاج تعویض و واگرد هستند. به سراغ نکات دیگری برویم که در مورد سرمایه استوار، بالاخص در پروسه گسترش تدریجی بنگاه سرمایه داری اهمیت دارند. گفته شد که سرمایه استوار، به طور تدریجی، نه در قالب جسمی، بلکه ارزشی، جزئی از خود را به کالا منتقل و به پول تبدیل می کند. میانگین زمانی این جزء ارزشی در حال انتقال به کالا، نقش نوعی ذخیره نقدی را احراز می نماید که سرمایه دار می تواند به جای بر هم انباشتن، برای جایگزین سازی وسائل تولید حاضر، در موعد معین، آن را صرف بهسازی ماشین آلات یا توسعه بنگاه خود کند. از منظر جامعه این نوعی تجدید تولید با مقیاس گسترده است که می تواند «برون گستر» (متضمن گسترش دامنه تولید) یا «درون گستر» (باعث کارآمدی بیشتر ماشین آلات) باشد. این تجدیدتولید گسترده از تبدیل اضافه ارزش به سرمایه الحاقی نشأت نمی گیرد، بلکه جزئی از سرمایه استوار است که از پیکره اصلی

جدا شده، به کالا و پول تبدیل گردیده و جایگزین جزء مستهلک شده سرمایه استوار می گردد. سرمایه استوار هزینه های نگهداری ویژه ای دارد. جزئی از این هزینه را روند کار تضمین می کند. ماشینی که در چرخه تولید نیست، کهنه و متحمل ضایعات می گردد، بدون آنکه در تولید هزینه این ضایعات ایفای نقش نماید. به کارگیری ماشین در روند تولید و جبران این هزینه، ارمغان طبیعی صد در صد رایگان است که کارگر به سرمایه اعطا می کند. نیروی کار به دو شکل وظیفه نگهداری کاملاً رایگان سرمایه استوار را بر دوش می کشد. اول آنکه ارزش و مصالح کار را به محصول منتقل و از این طریق باعث نگهداری آن می شود، دوم ارزش مصرفی بخش استوار سرمایه را حتی بدون انتقال آن به محصول از طریق به کارگیری در پروسه تولید نگهداری می نماید.

سرمایه استوار سوای موارد بالا باز هم نیازمند صرف نیروی کار برای نگهداری خود است. ماشین برای آنکه منظم کار کند، باید مستمراً تمیز شود، کاری که توسط کارگر انجام می گیرد. سرمایه این کار را هم بدون پرداخت هیچ مزد بر دوش کارگر می اندازد. ماجرا به این حد ختم نمی شود. ماشینها احتیاج به تعمیر دارند. تعمیرات در برخی حوزه ها باید برنامه ریزی شده باشد و در فواصل زمانی معین انجام گیرد. در مورد راه آهن، هواپیمائی، حتی ماشین آلات صنعتی کارخانه ها وضع چنین است. این تعمیرات محتاج صرف سرمایه و نیروی کارند. سرمایه و کاری که به گاه پیش ریز سرمایه استوار در بهای آن محاسبه نگردیده است. از اینها بگذریم حوادث ناگهانی نیز رخ می دهد که انجام تعمیرات را الزامی می کند. نکته اساسی آنست که این هزینه ها متعلق به هر نوع تعمیر، تمیزکاری و به هر حال تضمین سلامت ماشین در روند تولید، همه در محاسبات مربوط به میانگین عمر ماشین وارد می شوند. فقط متوسط هزینه استهلاك

نیست که سهم ارزشی سرمایه استوار در محصول یک دوره واگرد را معین می کند، کل هزینه های اخیر نیز بر آن افزوده می شود. سرمایه اضافی که به این طریق خرج می شود حالتی متفاوت از دو شکل سرمایه استوار یا گردان دارد، اما به دومی شبیه تر است. سرمایه دار می خواهد که ماشین متوقف نشود، در این راستا همه تلاش را می کند تا نواقص آن، تعمیر و برطرف گردد. این کار محتاج تأمین سریع هزینه است و همان گونه پرداخت می شود که بهای مواد خام یا مزد کارگر پرداخت می گردد. در مورد مستغلات استیجاری که برای صاحبانشان حکم سرمایه استوار دارند، قانون سرمایه میان استهلاك ناشی از عمر ساختمان و تعمیرات مورد احتیاج نگهداری آن تفاوت قائل است. اولی را خود به عهده می گیرد و دومی را بر عهده مستأجر می گذارد. بیمه که خاص حوادث طبیعی غیر عادی مانند آتش سوزی، سیل، زلزله و نوع اینها است وضعی متمایز دارد و از محل اضافه ارزش ها پرداخت می گردد.

توضیح: اشاره مارکس به وضع بیمه ها و اینکه هزینه آنها از ارزش اضافی سرمایه دار کسر می شود، موضوعی مربوط به شرائط ویژه آن ایام است. شرکتهای بیمه در زمره عظیم ترین غولهای سرمایه گذاری هستند، یک یخش مهم سود خود را از کار پرداخت شده طبقه کارگر برداشت می کنند، هر کارگری برای بیمه بازنشستگی، دارو و درمان، خانه مسکونی، اتوموبیل، وسائل خانه یا موارد دیگر جزئی از کار لازم خود را پرداخت می کند. بخش دیگر سود این تراستهای غول پیکر همان گونه که مارکس اشاره می کند سهمی است که از کل اضافه ارزش حاصل استثمار طبقه کارگر دریافت می نمایند. شرکتهای بیمه در همان حال نقشی اختاپوسی در انباشت سرمایه در تمامی حوزه های موجود اقتصادی و عرصه های استثمار توده کارگر دارند.

تعیین هزینه های تعمیر و استهلاك بر مبنای میانگین اجتماعی، نابرابریهایی را برای سرمایه داران مختلف هر قلمرو تولیدی به لحاظ میزان این هزینه ها پدید می آرد. ماشین آلات عده ای طول عمری بالاتر و برخی کمتر از این میانگین دارند. اما افزایش قیمت کالاها که ناشی از این هزینه ها است برای همه همسان است. همین امر بر روی سود آنها تأثیر

می گذارد. شبیه حالتی که رقابت، تشکیل قیمت تولیدی و نرخ سود عمومی بر روی چگونگی توزیع اضافه ارزشها میان سرمایه های مختلف با توجه به درجه بارآوری و ترکیب ارگانیک آنها اثر می گذارد.

فصل نهم: واگرد کامل سرمایه های پیش ریز شده

چرخه های واگرد

دیدیم که سرمایه های استوار و گردان زمان واگرد متفاوتی دارند، زمان واگرد اجزاء مختلف سرمایه استوار نیز یکسان نیست. اختلاف دوره بازگشت اجزاء سرمایه گردان را آخر این فصل بحث می کنیم. عجلالتا نکات زیر را در نظر گیریم.

- 1- مدت واگرد تام سرمایه پیش ریز شده، میانگین زمانی واگرد تمامی اجزاء مختلف تشکیل دهنده این سرمایه است.
- 2- در این بررسی نه فقط با تمایزات کمی که با تفاوت های کیفی هم مواجهیم. سرمایه گردان در هر دور واگرد به کالا و پول تبدیل می شود. سرمایه استوار چنین نیست. پس باید برای واگردهای متفاوت سرمایه های مختلف شاخصی همگون پیدا کنیم. شاخصی که ملاک مشترک تعیین میانگین واگردها باشد. اگر $P...P$ را مبنی گیریم تمایز بالا نافی این همگونی است اما در $M...M'$ این همگونی هست. ماشینی را به ارزش 800 میلیون تومان در نظر آریم که هر سال 80 میلیون تومانش مستهلک و به کالا و پول تبدیل می گردد. سرمایه پولی، مولد، کالا سرمایه می شود و به دورپیمائی خود ادامه می دهد. وقتی سرمایه استوار را از این منظر یا شکل ارزشی آن کاویم، میان آن و سرمایه گردان همگونی می بینیم.
- 3- هشتاد میلیون سرمایه استوار بالا به عنوان جزء مستهلک سالانه سرمایه استوار 800 میلیون تومانی، در یک سال، در 5 دور واگرد شرکت می کند و در هر کدام این واگردها 200 میلیون سرمایه گردان به کالا و پول تبدیل می شود. کل سرمایه ای که در طول یک سال واگرد می کند، 1080000000 (یک میلیارد و 80 میلیون) تومان است که 8% از سرمایه مولد پرداخت شده بیشتر است. (از اضافه ارزش چشم پوشی شده و توجه بر روی وجه ارزشی سرمایه های استوار و گردان به عنوان شاخصی همگون برای محاسبه میانگین اجتماعی واگرد کل سرمایه های پرداخت شده است.)
- 4- واگرد ارزش سرمایه پرداخت شده از زمان بازتولید واقعی آن جدا است. سرمایه گردان 200 هزار تومانی در سال 5 واگرد می کند اما با چشم پوشی از اضافه ارزش، رقم واقعی در آخر هر دور همان 200000 تومان است. دوام سرمایه استوار با رشد شیوه تولید سرمایه داری بالا می رود، ولی تحول مستمر تکنیک مایه تعویض سریعتر ماشین می گردد. در این رابطه نکته مهم آنست که دور واگردهای مرتبط چند ساله که در طول آن، روند ارزش افزائی سرمایه به گونه ای بارز تحت تأثیر کارائی بخش استوار خود است یکی از شالوده های مهم چرخه تناوبی را تعیین می کند که در آن کسب و کار از دوره های متوالی رکود، رونق متوسط، رونق طلانی و بحران عبور می کند. زمانی که سرمایه برای ارزش افزائی در طول آن پیش ریز می شود از لحاظ مقاطع مختلفش با هم متفاوت است اما بحران همیشه آغازگه سرمایه گذاری های بسیار بزرگ جدید است.

- 5- شیوه محاسبه بازگشت سرمایه یا تعیین میانگین دوره واگرد چنین است که زمان واگرد بخشهای مختلف سرمایه را در نظر می گیریم. رقمی را که در یک سال بر می گردد حساب می کنیم، بعد کل سرمایه را بر این رقم تقسیم می نماییم. مثلا جمع سرمایه 500 هزار دلار است. (250000 دلار) سرمایه استوار به شکل ماشین آلات است. طول عمر ماشینها 10 سال و رقم بازگشت سالانه آنها 25000 دلار است. 125 هزار دلار صرف خرید وسائل با طول عمر کوتاهتر شده و بازهم سرمایه استوار است. دوره واگرد آن 2 سال و هر سال 62 میلیون و پانصد هزار دلار است. 125000 دلار آخر به خرید مواد خام و نیروی کار اختصاص یافته است. این جزء هر سال دو بار واگرد می کند. در این مثال هر سال بالغ بر 337500 دلار سرمایه بر می گردد و لاجرم میانگین زمانی واگرد کل آن حدود 18 ماه است.

6- سرمایه دار دستمزد کارگران را ممکن است روزانه، هفتگی، ماهانه و در جایی مانند ایران، چندین ماه یک بار پرداخت کند. ملاک محاسبه در تعیین میانگین اجتماعی واگرد، روز پرداخت مزدها نیست.

فصل دهم: تئوریهای مرتبط با سرمایه استوار و گردان

فیزیوکرات ها و آدام اسمیت

فرانسوا کنه فیزیوکرات، تفاوت میان سرمایه استوار و گردان را از نوع تفاوت میان پرداختهای اولیه و سالانه می دید. او به درستی این تمایز را امری در پروسه تولید و مربوط به سرمایه مولد می دانست. مثل همه فیزیوکرات ها فقط سرمایه کشاورزی را مولد می پنداشت و این تفاوت را نیز خاص همین حوزه می دید. فیزیوکرات ها بعدا به طور تصادفی این تمایز را به سرمایه صنعتی هم تعمیم دادند. نکته ای که کنه قادر به درک آن نشد این بود که تفاوت میان دو شکل پرداخت وقتی ظاهر می گردد که پول پرداختی به اجزاء استوار و گردان سرمایه مولد تبدیل می شود و لاجرم این پول نیز دو شکل متفاوت پرداخت احراز می کند. پرداخت هائی که به چرخه تولید و نقش بازی سرمایه مولد مربوطند و با پول یا کالای درون بازار تفاوت دارند. کنه البته به درستی تمایز میان دو بخش سرمایه مولد را به تفاوت آنها در چگونگی انتقال به محصول مرتبط می دید.

آدام اسمیت گامی به جلو برداشت، فیزیوکرات ها فقط سرمایه کشاورزی را مولد می دانستند و حوزه بررسی خود را به چگونگی واگرد سرمایه فارمدار محدود می کردند. اسمیت مسأله را به همه شکل های سرمایه مولد تعمیم داد. در همین راستا بحث تفکیک پرداخت ها و چگونگی واگرد اجزاء سرمایه را که فیزیوکراتها با رجوع به کاشت، داشت و برداشت محصولات زراعی، پرداختهای اولیه و یک ساله می خواندند، او به سرمایه استوار و گردش تغییر داد. اسمیت در همان در حال نکاتی را وارد بحث ساخت که محل گفتگوی فراوان بود. از جمله گفت: «دو شیوه متفاوت در کاربرد سرمایه وجود دارد تا درآمد یا سودی را برای صاحبش بار آرد»

شیوه های کاربرد ارزش به عنوان سرمایه با هدف سود، موضوعی مربوط به حوزه های مختلف انباشت سرمایه است. سخنی است پیرامون اینکه سرمایه دار برای بردن سود، کدام قلمرو را پیش رو قرار دهد یا سرمایه اش را در چه شکلی مثلا مولد، تجاری، ربائی، سودآور سازد. این بحث هیچ ربطی به چگونگی واگرد اجزاء مختلف سرمایه مولد ندارد. اسمیت در این گذر از فیزیوکراتها هم عقب تر است زیرا پایه ای را که آنها برای تشخیص تمایزات موجود در واگرد اجزاء استوار و گردان سرمایه مولد پیش کشیده بودند، خرد می کند و دور می اندازد. او یک جا قبول دارد که سرمایه تجاری یا ربائی نیز به رغم مولد نبودنشان می توانند برای صاحبان خود سودآور باشند، در جای دیگر با تمرکز بر روی سرمایه های صنعتی و کشاورزی، می گوید این سرمایه ها «مادام که در دست صاحب خود هستند یا به همین شکل باقی می مانند، سودی برای مالک خود به بار نمی آرد.» منظور اسمیت روشن نیست اما شاید اشاره اش به سرمایه ای است که برای تولید کالا و فروش به کار رفته و حالت کالا - سرمایه پیدا کرده است. سرمایه ای که با فروش از دست صاحبش خارج و به سرمایه پولی بدل می گردد، بدون آنکه در این فرایند ویژه سودی بیافریند. اگر منظور این باشد او دچار نوعی اغتشاش جدی است و مسائل را به هم می آمیزد. سرمایه مورد نظر وی بیشتر سرمایه مولد بوده و حالت کالا- سرمایه ای اش فقط شکلی از استحاله گردش آن می باشد. این سرمایه با این ویژگی نه استوار است و نه گردان زیرا این تفکیک امری متعلق به حوزه تولید است. آنچه اسمیت در ادامه کلام خویش به عنوان سرمایه در گردش توصیف

می کند، به طور واقعی سرمایه پولی یا کالائی هستند که با احراز این اشکال از سرمایه مولد متمایز شده و در مقابل آن قرار می گیرند. وجود آنها مبین تقسیم سرمایه مولد توسط سرمایه دار به اجزاء استوار و گردان نیست. بالعکس هر دو تا چه استوار و چه گردان در پویه گردش این حالت ها را به خود می گیرند و به سرمایه پولی یا کالائی تبدیل می شوند. اسمیت با مثالی که می آورد غلط اندیشی خود را هر چه بیشتر عیان می سازد. او می گوید: «سرمایه بازرگان یکسره سرمایه در گردش است» مراد وی از سرمایه بازرگان، کالا- سرمایه است. سرمایه ای که به پویه تولید تعلق ندارد و جزء گردان سرمایه مولد نمی باشد، اما وی میان سرمایه کالائی و سرمایه گردان فرق نمی گذارد. او در ادامه بحث، مطالب آشفته دیگری را نیز ردیف می نماید. القاء می کند که گویا کالا و پول با مجرد تغییر شکل، برای صاحب خود سودآور می شوند!!، سرمایه را به اعتبار سرمایه استوار بودنش آفریننده ارزش می خوانند!! ماشین را سرمایه کالائی و در حال گردش می بیند!! تفاوت سرمایه استوار و گردان را به جای آنکه در نوع متفاوت گردش عناصر متشکله سرمایه مولد جستجو کند، در شکلهای متمایز یک سرمایه واحد می جوید!! بر اساس تلقی وی اشیای یکسان، می توانند با توجه به مکان خود در فرایند هستی سرمایه، هم جزء استوار، هم گردان، هم سرمایه مولد و هم کالائی باشند!!

اسمیت مفروضات خود را با ضد و نقیض گویی فاحش تغییر می دهد بدون آنکه نکته درستی را جایگزین تحلیل غلط قبلی بنماید. او پیش تر بر آن بود که: سرمایه با دو کاربرد مجزای استوار و گردشی برای صاحب خود سود می آورد و بعد مدعی می شود که: مشاغل مختلف، نیازمند نسبتهای متفاوتی از سرمایه استوار و در گردش هستند. به این ترتیب وی باور خود به پیش ریز مجزای سرمایه استوار و گردان را کنار می نهد و قبول می کند که این دو، اجزاء متفاوت سرمایه مولد هستند. اما رشته مغشوش سازیها و سطحی نگری های سرمایه مدار وی سر دراز دارد. او قادر به تشخیص تفاوت واقعی میان سرمایه استوار و گردان نیست. در مثالهایی که می آورد تا اینجا پیش می آید که ماشین آلات و وسائل کار جزء استوار سرمایه اند، در حالی مواد خام و نیروی کار جزء گردان آن را می سازند. اما در سخن از تمایز آنها به جای رجوع به مبانی واقعی، به ملاکهای کاملاً غلط می آویزد، دست به دامن مؤلفه هائی مانند تغییر یا عدم تغییر مالک، دست به دست شدن و نشدن سرمایه، به گردش افتادن یا نیفتادن آن و چگونگی تثبیت شدن یا نشدنش در کارافزار می گردد!! مؤلفه هائی که کاملاً بی ربط هستند. یک معدن مس را در نظر گیریم. در اینجا هیچ کدام از عناصر روند تولید، از نیروی کار گرفته تا مواد کمکی، آب و غیره به طور جسمانی وارد محصول نمی شوند، ذغال با آنکه تماماً مصرف می شود اما فقط ارزش خود را به محصول منتقل می کند، کارگر نیز پابرجا می ماند و تنها ارزشی که حین کار می آفریند جزئی از ارزش مس می گردد. هیچ جزئی از اجزاء سرمایه مولد دست به دست نمی شود، هیچ تغییر مالکیتی اتفاق نمی افتد، هیچ کدام از اجزاء سرمایه بارآور به گردش در نمی آید، هیچ یک از آنها جسماً وارد محصول نمی شوند و سؤال ما از اسمیت آنست که پس سرمایه گردان با تعریف وی کجاست؟! حال بیابیم و صنعت دیگری مانند نخریسی را به نظر آریم که اجزاء روند تولیدش در شکل مواد خام وارد محصول جدید می شوند. وسائل کمکی به جای انتقال ارزش، جسماً وارد ترکیب فرآورده می گردند و تفاوت های زیادی با صنعت اول دارد. آنچه در هر دو حوزه یا کل قلمروهای پیش ریز سرمایه مولد، تمایز میان سرمایه استوار و گردان را تعیین می کند، نه شاخصهای سراسر غلط و نامربوطی که اسمیت می گوید بلکه همان مؤلفه های معتبری است که پیش تر توضیح دادیم. سرمایه گردان در هر دور و اگر کلاً مصرف می شود، ارزشش را به محصول منتقل می کند و جایش را به مواد و مصالح جدید می سپارد، اما سرمایه استوار چنین نیست، به تدریج و ذره، ذره ارزش خود را به محصول می دهد، یک دوره فرسایش و انتقال ارزش را پشت سر می گذارد و در پایان این دوره جایگزین می گردد. این امر در مورد نیروی کار هم صادق است. فرق ماشین و نیروی کار آن نیست که اولی یک بار و برای همیشه خریداری می گردد و کارگر برای همیشه خریده

نمی شود. تفاوتشان تا جایی که بحث حاضر مربوط می شود آنست که نیروی کار خریداری شده به طور کامل وارد ارزش محصول می شود اما ماشین ارزش خود را ذره، ذره به محصول منتقل می کند.

اسمیت استحاله کاملاً ظاهری سرمایه کالائی در پروسه گردش را با تغییرات واقعی که عناصر سرمایه مولد در فرایند تولید متحمل می شوند، با هم همتراز می کند!! به اشتباه بسیار رعب انگیزتر دیگر اسمیت بیردازیم. او مدعی است که: «اگر آن سرمایه برای کسب سود آینده به کار افتاده است، این سود یا با ماندن نزد کارفرما و یا با دور شدن از وی به دست می آید، در یک مورد با سرمایه استوار و در مورد دیگر با سرمایه گردان سر و کار داریم» اسمیت اسپر امپریسم هولناکی در باره مسأله سود است. نگرش امپریستی پوسیده ای که وی از سرمایه و سرمایه دار زمخت اندیش به عاریت گرفته است. در بهای محصول، هم قیمت مواد خام، و سائل کمکی، نیروی کار یا کلا سرمایه گردان جایگزین می شود و هم هزینه استهلاك ماشین آلات جبران می گردد اما نفس این جایگزینی ها مطلقاً ارزش اضافی و سود پدید نمی آرد. این فقط سرمایه دار است که به اقتضای منافع پوشالی انسان ستیز خود اضافه ارزش را محصول جا به جایی کالاها و مبادله آنها می بیند، سرچشمه زایش سود جای دیگری است. کنه فیزیوکرات در این گامها از اسمیت جلوتر بود. او حداقل جایگزینی ارزش ها را به مبادله محصولات ربط نمی داد و آن ها را پدیده روند تولید می دید. اسمیت در عبارتی که بالاتر آمد تصریح می کند که سرمایه استوار با استقرار در فرایند تولید اضافه ارزش می آفریند!! و سرمایه گردان نیز همین کار یا همین آفرینش ارزش اضافی را از طریق فرار از فرایند تولید و درون چرخه گردش انجام می دهد!! او با این سخن عمیقاً باژگون و غلط، کل تمایز میان جزء گردش سرمایه ثابت و سرمایه متغیر را انکار می کند و مخدوش می سازد. از این هم فراتر او کل راز شیوه تولید سرمایه داری، منشا واقعی سرمایه و یگانه سرچشمه کل سرمایه های دنیا را آماج بدترین تحریف ها و جعل بافی ها قرار می دهد.

یکی از اشتباهات مهم نگرش اسمیتی آن بود که استوار یا گردان بودن سرمایه را خواص ثابت آنها می دید!!، در حالی که چنین نیست. ما در بررسی روند کار توضیح داده ایم که عناوینی مانند وسیله کار، مصالح و فرآورده کار بر حسب نقشهائی که شیئی واحد در این روند احراز می کنند دستخوش تغییر می شوند. استوار یا گردان بودن سرمایه نیز همین گونه است و بر حسب نقشی که سرمایه در روند کار یا ارزش آفرینی ایفاء می کند تعیین می شود. اشتباه دیگر او از میان انبوه اشتباهاتش آنست که تفاوت میان اجزاء استوار و گردان سرمایه مولد را، با تفاوت میان سرمایه مولد و سرمایه پولی یا کالائی اشتباه می گیرد. یک بار دیگر تصریح کنیم که فرق سرمایه استوار و گردان مسأله ای مربوط به فرایند تولید و خاص سرمایه مولد است. فقط در این شکل سرمایه است که گردان و استوار معنای درست خود را پیدا می کنند، اسمیت این موضوع را نمی فهمد و با تفاوت میان سرمایه مولد در یک سو و کالا - سرمایه یا پول - سرمایه در سوی دیگر فرق نمی گذارد.

فیزیوکرات ها سرمایه متغیر را در مقابل سرمایه ثابت قرار می دادند. اما آنچه آنها تحت این عنوان در نظر می آوردند نه نیروی کار بلکه وسائل معاش کارگر زراعی بود که در کنار مواد خام، کمکی و همسان با آنها!! سرمایه سیال تلقی می کردند. آنان فرق نیروی کار و سایر اجزاء سرمایه گردان را نمی دیدند، در همین راستا نیروی آفریننده اضافه ارزش را نه کار بلکه طبیعت می پنداشتند و نتیجتاً از منظر آنان این فقط کار کشاورزی بود که منشأ ارزش می شد. اسمیت با آنکه سرمایه مولد را به سرمایه کشاورزی منحصر نمی نمود اما در تحلیل نقش کارگر به گونه ای بارز از آنها متأثر بود. فیزیوکراتها وقتی به جای نیروی کار، وسائل معاش کارگر را قرار می دادند، عملاً تمایز این نیرو با مواد خام را نفی می کردند و جایی برای آن، در تولید اضافه ارزش باقی نمی گذاشتند. اسمیت در برخی جاها تحلیل متفاوتی داشت اما زیر فشار آشفته نظری باز هم نیروی کار را با مواد خام و کمکی همسطح می نمود!! سرمایه متغیر از لحاظ جایگزین

شدن در هر واگرد شبیه سرمایه گردان است اما در فرایند تولید نه برای کارگر که برای سرمایه دار از کمیتی معین و ثابت به کمیتی متغیر تبدیل می شود و نقش یگانه جزء ارزش افزای سرمایه را ایفاء می نماید.

فصل یازدهم: نظریه هائی در باره سرمایه استوار و گردان

ریکاردو

پیش از اشاره به اشتباهات ریکاردو، با توجه به اهمیت مسأله، یک بار دیگر بر معضل بنیادی و عامی انگشت نهیم که همه متولیان اقتصاد سیاسی بورژوازی از فیزیوکراتها گرفته تا اسمیت، ریکاردو یا اسلاف قدیم، جدید، امروزی آنها در همین مبحث خاص اسیر آن هستند. عزیمت از فرایند گردش به جای فرایند تولید، عجز از درک تفاوت این دو عزیمتگاه، یک کاسه کردن تفاوت میان سرمایه استوار و گردان، با تفاوت میان سرمایه ثابت و متغیر، ناتوانی در فهم تمایز میان دو بخش ثابت و متغیر سرمایه گردان، پرده اندازی بر روی تفاوت میان انتقال ارزش از سرمایه به محصول جدید و آفرینش ارزشهای تازه از جمله موارد کلیدی هستند که این جماعت به رغم تمایزات و اختلافاتی که با هم دارند، بر گرده نظرات خود حمل می کنند. این اقتصاددانان زیر فشار این کژانگاریهای طبقاتی به ورطه آشفته باقی می افتند، اینجا و آنجا با گوشه ای از حقیقت تماس می گیرند اما حتی در همین تماس پاره وار به تناقض می غلطند. حاصل کل این عجز، آشفته گی و تناقض طبقاتی آنست که بالاخره از شناخت ژرف، منسجم و استخواندار سرچشمه واقعی تولید ارزش اضافی یا آنچه که راز واقعی وجود سرمایه داری است وا می مانند.

ریکاردو وسائل کار را سرمایه استوار و بخش گردان را سرمایه پیش ریز در ازاء کار می خواند! عبارتی بی معنی که از اسمیت وام گرفته است. سرمایه متغیر و گردان را با هم فرق نمی نهد، شالوده تفاوت بخشهای مختلف سرمایه را نه در فرایند ارزش افزائی که در پویه گردش جستجو می کند. ریکاردو تا همین جا دچار اشتباهات جدی است. از جمله:

1- تفاوت در درجه استحکام سرمایه استوار و تنوع در ترکیب آلی سرمایه یا نسبت اجزاء ثابت و متغیر آن را معادل می پندارد!! در حالی که اولی تا جائی که به فرایند تولید مربوط است، فقط میزان ارزش انتقالی از سرمایه استوار به کالای جدید و طول عمر این سرمایه را معلوم می کند. اما دومی تنوع در تولید اضافه ارزش را عیان می سازد. اگر به جای تعمق در مکانیسم درونی تولید سرمایه داری، فقط به رویه ها نظر اندازیم، آنگاه این تفاوتها با هم تلاقی می نمایند. در جریان توزیع اضافه ارزش های اجتماعی میان سرمایه های پیش ریز در قلمروهای گوناگون، تفاوت های موجود در مدت سرمایه گذاری و عمر سرمایه ثابت در یک سو و اختلافات مربوط به ترکیب آلی سرمایه، هر دو بر روی پروسه تشکیل نرخ عمومی سود و قیمت تولیدی به یک اندازه تأثیر می گذارند.

2 - از منظر دوران، در یک سو سرمایه استوار و در سوی دیگر سرمایه گردان یا دستمزد و مواد کار قرار دارد. اما از نگاه روند تولید و ارزش افزائی، سرمایه ثابت و متغیرند که قطبهای متقابل را می سازند. از لحاظ ترکیب آلی سرمایه، در شرایط متفاوت پیش ریز یا حوزه های مختلف سرمایه گذاری، ممکن است سرمایه ثابت بیشتر از متغیر یا بالعکس دومی افزون بر اولی باشد. موضوعی که به چگونگی توزیع کل سرمایه میان وسائل کار در یک سو و نیروی کار در سوی دیگر مربوط می شود، عکس ماجرا در مورد روند دوران و تقابل میان سرمایه استوار و گردان صدق می کند، در اینجا برای اولی کاملاً بی تفاوت است که کدام بخش سرمایه گردان به مواد و مصالح تولید اختصاص یابد و کدام مقدار صرف خرید نیروی کار شود.

اقتصاد سیاسی از پیش ریز سرمایه برای نیروی کار توسط سرمایه دار سخن می راند. واقعیت عکس آن است. کارگر است که منوط به روزانه، هفتگی یا ماهانه بودن مزد، کارش را پیش ریز و تسلیم سرمایه می نماید. سرمایه دار ابتدا

مزد را نمی پردازد تا بعداً نیروی کار را به کارگر گیرد و استثمار نماید، او نخست نیروی کار را به تصاحب خود در می آورد، با آن انبوه ارزش ها و اضافه ارزش ها را تولید می نماید و سپس جزء ناچیزی را مزد کارگر می سازد. به ریکاردو و اشتباهات بنیادی او باز گردیم. سرمایه متغیر جزئی از سرمایه است که صرف خرید نیروی کار می شود. ارزش افزائی می کند، نه فقط خود را باز آفرین می نماید، نه فقط آن بخش سرمایه را که صرف خرید نیروی کار شده باز تولید می نماید، که ارزش اضافی می آفریند. ارزشهایی به وجود می آورد که در قبالتش هیچ پرداختی صورت نگرفته است. خود را تغییر می دهد و ارزشی بیشتر از خود، چند یا چندین برابر خود تولید می کند. به همین خاطر صفت متغیر احراز می نماید و با این شاخص از سرمایه ثابت متمایز می گردد. همه این واقعیت های بدیهی و شفاف فقط زمانی دیده می شود که سرمایه را از منظر پروسه تولید و ارزش افزائی نظر اندازیم. کاری که اقتصاد سیاسی و نظریه پردازانش مانند اسمیت و ریکاردو و دیگران از آن فرار می کنند. آنها سرمایه را از فرایند گردش رصد می نمایند و در این رصد بر روی کل تفاوت میان سرمایه ثابت و متغیر پرده آهنین می اندازند. میان این دو نوع کاویدن تفاوت ماهوی موجود است. در فرایند تولید فقط با سرمایه ثابت و متغیر رو به رو می شویم. در فرایند گردش بالعکس سخن از سرمایه های استوار و گردان است. بحث بر سر چگونگی انتقال ارزش سرمایه به محصولات جدید و زمان واگرد سرمایه پیش ریز شده است. ریکاردو با سقوط در این ورطه قادر به رؤیت سرچشمه تولید اضافه ارزش نمی شود. منشاء ارزش اضافی را یکسره گم می کند. یک فاجعه مهم دامنگیر اقتصاد سیاسی از اسمیت گرفته تا ریکاردو و سایرین همین است. از زیج گردش، شروع به بازشناسی سرمایه می نمایند!!، تفاوت ماهوی بخشهای ثابت و متغیر سرمایه با توجه به نقش آنها در پروسه تولید را نمی بینند. قادر به درک این حقیقت نمی شوند که سرمایه ثابت اعم از استوار یا بخش گردشی آن هیچ ارزشی نمی آفریند و فقط ارزش موجودشان را به محصول می دهند. با چرخ خوردن در فراز و فرود روند گردش، تنها به تمایز میان سرمایه استوار و گردان خیره می گردند، این تمایز که اولی ارزش خود را به صورت تدریجی به محصول می دهد، در حالی که دومی یکجا وارد کالای تازه می شود. چگونگی انتقال ارزش سرمایه پیش ریز شده به کالاهای جدید، زمان بازگشت اجزاء مختلف این سرمایه، تدریجی بودن یا یکسره و یگراست بودن این بازگشت و نوع اینها صدر و ذیل شاخص ها یا ملاک های شناخت آنان از سرمایه و شیوه تولید سرمایه داری می شود. اقتصاد سیاسی با این کار نقش بتواره آفرینی خود را به سرحد کمال می رساند. خصلت اقتصادی و اجتماعی اشیاء را که مبتنی بر نقش آنها در فرایند تولید است، سرشت طبیعی این اشیاء القاء می کند!!، وقتی از سرمایه استوار سخن می راند، استوار بودن را هویت همیشه متمایزی در مقابل سرمایه گردان می بیند. درک نمی کند که کل این هویت ها اولاً زائیده جایگاه معین اشیاء در پروسه تولید سرمایه داری هستند، ثانیاً ماده ای که در شرایطی سرمایه استوار است در شرایط دیگر چه بسا حائز این نقش نباشد.

زیرنویس:

(1) اشاره مارکس به عدم ورود موادی مانند کودها به درون محصول جدید به هیچ وجه منافی اثرگذاریهای شیمیایی و بیماری زای این مواد مثلاً بر میوه جات، سبزیجات و فراورده های گیاهی نیست. سخن مارکس در اینجا اساساً بر چگونگی انتقال ارزش بخش های مختلف سرمایه به محصولات متمرکز است.

ناصر پایدار

فوریه 2021

